

شاعری میان ایام دوستی و ناآشنایی می نهد از آنچه که در زیر می آید به درستی آشکار می شود:

وی درباره قاضی ابو احمد منصور بن محمد الازدی الهروی در تتمه یتیمه الدهر چنین آورده است:

«در کتاب یتیمه الدهر نام او را بردم و شعر او را نگاهشتم ولی حق او را ادا نکردم چه مقام او را نمی دانستم و رابطه یی با وی نداشتم. اکنون که با یکدیگر معاشر شده ایم و از محضرش بهره می یابم و بر آثار و اشعارش اطلاع یافتم در تتمه الیتیمه جبران مافات می کنم» سپس بسیاری از اشعار او را نقل می کند و از جمله شعری است که خطاب به ثعالبی کرده و سروده است:

جعلت فداك لوان كتبی یحب تكثری بك و اعتدادی
 اذن لجعلت اقلامی عظامی و طرس مقلتی و می مدادی
 (تتمه یتیمه الدهر صص ۴۶-۵۳)

ثعالبی در تتمه یتیمه الدهر درباره ابو الحسن مسافر چنین آورده است.

«الشیخ العارض ابو الحسن مسافر بن الحسن ادام الله عزه. من، (ثعالبی) از دوران جوانی تا سالیان پیری در میان آنهمه بزرگان که دیده ام به خدا قسم چون او کسی که کرم و ادب و زیبایی در گفتار و کردار و انتظام در گرد آوردن اسباب بزرگواری و سیاست را با هم داشته باشد ندیدم.

وقتی برای او این اشعار را فرستادم:

یامن تشابهت المحاسن والعلی فیه و اصحبت القلوب برسمه
 والخلق منه کخلقه منه کلفظه و اسفر منه کاسمه
 وغذاء جسمی من سماح یمینه وغذاء روحی من بدایع نظمه
 لازلت بین سعادة و زیادة وسلمت من سیف الزمان وسهمه
 وی در همان وقت و ساعت با این ابیات مرا پاسخ گفت:

افدی الامام الاوحد الفرد الذی من شاء فرد زمانه فلیسمه
 مازال منصوراً کما یکین به ولمتحنه روح عذب فی جسمه
 فغذاء ارواح الوری من کتبه والطرف فیهم من لطائف رسمه
 و بنظمه عطل الفضائل البست حلی الفرائش مذعدت و تسمه ۶۸»

چنانکه ثعالبی در مقدمه کتاب خاص‌الخاص آورده: بدان هنگام که شیخ ابوالحسن مسافر بن الحسن وارد نیشابور شد ثعالبی مسحور دانشها و فضیلتها و خصوصیات اخلاقی وی گردید و بر آن شد که کتابی به رسم هدیه انشا کند. در نتیجه کتاب الاعجاز و الایجاز را پرداخت و به آن دانشمند پیشکش ساخت. از آنجا که سال عمر ثعالبی بسیار شد گاه از یک خاندان با دو نسل دوستی یافت.

وی در یتیمه‌الدهر، ص ۱۴۴، درباره‌ی الشیخ ابوالمحاسن سعد بن محمد بن منصور رئیس جرجان چنین آورده: «همه او را با عنوان رئیس گرگان و جامع علوم و آداب و شرافت نسب و دانش می‌شناسند. او جهانی است در یک جامه و دریایی است در یک تن. دانشمندی است که همتا ندارد و شاخصار درختی است که همواره سرسبز است. بارها مرا به گرگان خوانده بود. من بر پدرش رئیس ابو سعد محمد بن منصور رضی الله تعالی عنه وارد شده بودم و خادمانش بر من حرمت گذاشتند و خدمت کردند و با بزرگواریش هرگونه وسایل آسایش را برای من فراهم ساخت و حال من نزد او حال کسی بود که گفت:

نزلت علی آل المهلب شاتياً غریباً من الاوطان فی زمن محل
فما زال بی اکرامهم و اقتناؤهم والظافهم حتی حسبتهم اهلی
و ابوالمحاسن در این وقت خردسالی بود که به سن بلوغ نرسیده بود. اما خداوند او را از عمر پر ثمر برخوردار ساخت و به مجموعه‌های فضیلت آراست و در نوجوانی به ستودگی‌های اخلاقی ممتاز داشت و ما در مجمعی از فضلا و شعرا و ادبا اجتماعاتی داشتیم. در تمام روزها و شبها به آموختن و گفتگو و شعرخوانی می‌گذراندیم. ابوالمحاسن با سخن‌سرایی و بدیهه‌گویی خود از همه قویتر بود و از بلاغت و وسعت اطلاعات ما را شگفت‌زده می‌ساخت و با آنکه جوانسال بود گفتارش مورد پسند و پذیرش بزرگان بود. برای من دفتری از اشعار خود نگاشت که هم‌اکنون خط وی را در اختیار دارم. ما همواره با هم بودیم تا آنگاه که امیر ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه که خداوند او را پیام‌رزا و در بهشت برینش جای دهد مرا به نزد خود

قرا خواند.»

ثعالبی در مورد سفر خود به جرجان می‌افزاید: «پس از جرجان به جرجانیه رفتم»^{۶۹}. روزگار حوادث خود را آشکار ساخت و سالها گذشت و احوال دیگر شد تا سرتوشت ابوسعید فرا رسید و بدرود حیات گفت و شیخ ابوالمحاسن که خدایش تأیید کناد، برجایش بنشست و برپدر در ریاست و سیاست و قبول تام نزد خاص و عام پیشی گرفت و در سخندانی به سیبویه و در فقه و شعر به جایی رسید که بزرگان اهل شعر و فقه او را می‌ستودند. در سال ۴۲۴ به نیشابور به‌عنوان سفیر به دربار سلطان اعظم ادام‌الله‌تعالی ملکه (مسعود) آمد تا پیشکش کیا ابوکالیجار را تقدیم کند. خداوند عزتش را پاینده بدازاد. جمال و کمالش بر چشمها و دلها پنشست و همگان فضایل او را می‌ستودند، دیدگان مرا روشن ساخت و با دیدار آن یگانه تجدید عهد مودت حاصل آمد. فرصتی دست نداد تا اشعار تازه‌اش را بنویسم که بیماری مرا از نوشتن و چشم‌دوختن بر مرواریدهای یه‌زشته کشیده و گردن‌بندهای جادویش آواز داشته بود و او نیز به مرکز اقتدارش (گرگان) باز می‌گشت.»^{۷۰}

همچنین ثعالبی با ابویوسف یعقوب بن احمد بن محمد مرآوده داشته و اخوانیات و مبادلات شعری در میان آنان برقرار بوده است. وی او را شاعر و نویسنده‌ی بلندپایه وصف می‌کند که دارای سخنان منظوم و منشور شیوا است. ابویعقوب درباره‌ی ثعالبی سروده است:

لئن كنت يا مولای اغلیت قیمتی
و اغلیت مقداری و اورثتی مجدا
و قصرت فی شکریک فالعذر واضح
و هل یشکر المولی اذا اکرم العبد^{۷۱}

۶۹. «جرجانیه قصبه‌یی در سمت خراسان بر رود جیحون است به‌طوریکه آب، کنار شهر را می‌ساید و برای بازگرداندن آب از چوب و تخته نمود برده‌اند و با روش شگفت‌انگیز آب را به‌خاور باز گردانیده...»

ترجمه احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۴۱۷.

(۷۰. تنمة الیتیمه، صص ۱۵۰-۱۴۴).

۷۱. هر چند ای مولای من گرانقدرم شمردی

و به پشت کتاب سحرالبلاغه تالیف ثعالبی که نسخه مخصوص ابو یعقوب بود، چنین نوشت:

سحرت الناس فی تالیف سحرک

فجاء قلادة فی جید دهرک

و کم لك من معالی فی معان

شواهد عندنا بعلو قدرک

فانت الیوم جاحظ اهل عصرک ۷۲

همچنین ثعالبی با ابومحمدالحسن بن مؤمل الحریبی روابط ادبی داشته و از او اشعار بسیاری روایت کرده است، درباره این شاعر می گوید وی از اولاد احمد بن حرب است که در زهد و عبادت ضرب المثل بود و آرامگاهش در نیشابور به مدت دو یست سال زیارتگاه اهل دل بود و هست که حاجات مردم را به خدا می رساند تا روا شود. امروز این آرامگاه معمورترین آرامگاهها و مشاهد به نیشابور است.

ابومحمد از جوانی در همه فتون از جمله نظم و نثر سرآمد بود. وی نیز اهل زهد و تقوی است و با این همه مردی خوش محضر است. ابومحمد مؤمل درباره ثعالبی چنین سروده است:

قد اشرق ارجاء نیشابور

و طلعت طلائع السرور

بعود مولانا ابی منصور

لازال فی عز و حبور

و موقع مرا افزودی و کرامت بر من ارزانی داشتی
و من در شکرگزاری تو کوتاهی نشان دادم در آن عذری روشن باشد
آیا هیچ بندهایی در برابر کرامت مولای خود شکرگزاری می کند؟

۷۲. با کتاب جادویییت همه را مسحور ساختی

که با آن گردن بتدی برگردن عصر خود افکنده یی

و چه بسیار معانی بلندپایه از تو

در نزد ما گواه برپایه بلند تو است

تو همه آنچه را که از جهان بازمانده است نگهبانی

از این رو است که امروز تو جاحظ مردم این دورانی

(یتیمه الدهر، کتاب چهارم، همان چاپ، ص ۲۱)

و دولة تبقى على الدهور^{۷۳}

همچنین ثعالبی از ابومنصور بن ابی الکاتب نام می برد که از منشیان ادیب نیشابور و داناترین آنان به رموز کتابت و حسن خط بوده است. از او شعری در ترجمه شعر فارسی نقل می کند:

ليس كل انتضى من دواة

قلما بالغ العلي بالاداء

ان حمل العصا بغير بديع

قلبها حية من المعجزات

که ترجمه این شعر فارسی است.

نه هر کو قلم برگرفت از دوات

شفا کرد داند جهان را ز دا

عصا برگرفتن نه معجز بود

همی ازدها کرد باید عصا^{۷۴}

ثعالبی و صاحب بن عباد

صاحب بن عباد (ابوالقاسم اسماعیل) که لقب دیگرش کافی الکفات بود، به سال ۳۲۶ در طالقان قزوین و به گفته ثعالبی که هم عصر او است به طالقان اصفهان^{۷۵} متولد شد و از سال ۳۴۷ تا ۳۶۶ در اصفهان می زیست و دبیر مؤیدالدوله بوده است و از آن پس تا سال ۳۷۳ وزارت وی را در گرگان داشت و

۷۳. اطراف نیشابور روشن گشت
پرائر بازگشت ابومنصور
و با نیک بختی که پیوسته پایدار بماند
و نشانه های شادمانی هویدا شد
که همواره در عزت و سرور باد

(تتمة یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۲۳)

۷۴. تتمه یتیمه الدهر، ص ۲۵، قسمت چهارم - مرحوم اقبال آشتیانی ناشر کتاب در حاشیه افزوده است که این شعر پارسی چنانکه در کتاب «حدائق السحر» رشیدالدین و طواط آمده از غضائری رازی از شعراء دوران سلطان محمود غزنوی است.

۷۵. جغرافیایانویسان به جز طالقان خراسان و قزوین یا دیلم سراغ طالقان

دیگری نمی دهند. (ر. ک. ترجمه احسن التقاسیم ص ۲۷.)

از این سال تا سال ۲۸۵ در ری می‌زیست و وزارت فخرالدوله با او بود و تا اوایل دوران پیشرفت سبکتکین و فرزندش سلطان محمود بزیست و چنانکه ثعالبی در تتمه‌الیتیمه آورده در شب جمعه ۲۴ صفر سال ۲۸۵ درگذشت. ثعالبی به مناسبت درگذشتش این دو بیت را از گفته‌های صاحب که در اواخر عمر خود سروده ثبت کرده است.

کلامنا من غرر
و عیشنا من غرر
انی و حق خالقی
علی جناح السفر

ثعالبی در تتمه‌الیتیمه صاحب‌را چنین وصف می‌کند. «عبارتی ندارم که با آن بتوان مقام و مکانت وی را در علم و ادب و جلالت او را در جود و کرم و محاسن بسیار و مفاخر گوناگون وی را بیان کرد و هر چه داد سخن دهم کمترین فضیلت او را نتوانم گفتن، تنها می‌گویم او صدر مشرق و تاریخ مجد و سرچشمه عدل و احسان است و کسی است که اگر به همه آنچه مخلوقی را بدان ستایند او را نیز بدان ستایند خرده نتوان گرفت.»^{۷۶}

ثعالبی در یتیمه‌الدهر^{۷۷} در وصف ابوالحسن عقیل بن محمد العکبری گوید که از او یاد کردم و شعر او را بر صاحب خواندم. عکبری یکی از افراد خاندان ساسانی است و به بغداد مقیم است و یکی از اشعار او را که به خاندان خود فخر می‌کند آورده است.

علی انی بحمدالله
با خوانی بنی‌ساسا
من بیت من المجد
ن اهل الجد و الجد
لهم ارض خراسان
فقا شان الی الیهند
الی الروم الی الزنج
الی البلغار و السنند

و این اشارت بر آن است که ثعالبی به خدمت صاحب رسیده و با هم گفتگوی ادبی داشته‌اند.

همچنین ثعالبی درباره صاحب‌بن عباد گفته است که وی را سفینه‌یی (جنگی) بود که اشعار نیکو را در آن ثبت و جمع می‌کرد و هم از روزنامه‌چپ صاحب نام می‌برد که سفرنامه او به بغداد بوده است.

۷۶. نقل ترجمه از لغت‌نامه دهخدا.

۷۷. یتیمه‌الدهر، ج ۳، ص ۱۲۲.

سفرهای عبدالملك ثعالبی

از آنچه که گذشت که خود نموداری از بسیار است روشن می‌شود که بخش مهم زندگانی و گذران اوقات عبدالملك ثعالبی در همنشینی با اهل ادب و شرکت در مجالس ادبی صرف می‌شد و به مبادله اشعار و نکات ادبی و تاریخی با شاعران و نویسندگان می‌گذشت و حتی در حضور امرا و فرماندهان نیز همین مجالس ادبی یا شرکت سخنوران و شاعرانی چون خوارزمی و بدیع الزمان و ابوالفتح بستنی و ثعالبی و دیگر نام‌آوران شعر و ادب تشکیل می‌یافت. بخشی دیگر از اوقات وی به تعلیم و تعلم و نوشتن کتب و آثار ادبی اختصاص داشت.

بیرون از این دو اشتغال بنا بر رسم زمان و اقتضای محیط عبدالملك ثعالبی به سیر و سفر در شهرها پرداخته است. چنین مسافرت‌هایی میان شاعران و نویسندگان و دانشمندان به شهرهایی که مراکز قدرت امرا و محل تجمع ادبا و دانشمندان بود چون، بخارا، سیستان، گرگان، ری و اصفهان و همدان و دیگر شهرهای عمده معمول و معهود بوده است و بخصوص نام‌آوران در علم و ادب به چنین مراکزی از طرف امرا فرا خوانده می‌شدند و مقدمشان گرامی شمرده می‌شد. اینک گزارشی از سفرهای عبدالملك ثعالبی که بیشتر از خلال آثار او به دست آمده است.

ثعالبی به شهرهای سیستان، گرگان، غزنه، بخارا، اسفراین، سفر کرده و مدتی در این شهرها گذرانده و نزد امرای آن نواحی ارج یافته و با ادیبان و نویسندگان آن شهرها حشر کرده است. ثعالبی مدتی در گرگان مانده و نزد قابوس و شمگیر تقرب یافته است. وی در کتاب «التمشیل و المحاضره» آورده است که برای قابوس کتاب «المبہج» را نوشته که مورد قبول او واقع شده و نسخه‌ها از آن برداشته‌اند و آن نسخه‌ها دست‌به‌دست می‌گشته است. ۷۸.

۷۸. محتمل است که ثعالبی مبہج را در نیشابور به قابوس و شمگیر اهدا کرده باشد در صفحات بعد در این باره توضیحی خواهد آمد.

ثعالبی در جلد چهارم یتیمه‌الدهر فصلی را به شاعران مقیم گرگان اختصاص داده و در آن از ابوالحسن علی بن عبدالعزیز قاضی گرگان نام می‌برد و از او تجلیل بسیار می‌کند و او را در شعر در ردیف بحتری و در نثر جاحظ می‌خواند. ابوالحسن به نقل ابن خلکان به سال ۳۶۶ وفات یافته و اگر گفتهٔ ابن خلکان صحیح باشد ثعالبی پس از وفات او به گرگان رفته است.

همچنین ثعالبی از ابوالحسن علی بن احمد جوهری نام می‌برد و می‌گوید: که با او دوستی یافته و بعدها وی به سال ۳۷۷ به نیشابور به رسالت به سوی امیر ابوالحسن آمد و موجب روشنی چشمها گردید و نیز از چند شاعر دیگر و از جمله با ابوتصر النمری که با او همنشینی و محاضره داشته و از او اشعار روایت کرده یاد می‌کند.

ثعالبی و قابوس و شمگیر

ثعالبی باب هفتم کتاب یتیمه‌الدهر را به نام امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر اختصاص داده است^{۷۹} و از جمله شعر او را که در جواب شعر طنزآمیز صاحب گفته آورده است. در ترجمهٔ تاریخ یمینی چنین آمده است:

هنگامیکه قابوس شمس‌المعالی وشمگیر به سال ۳۸۸ بار دیگر بر املاک خویش سلطه یافت و سپس با لشکریانی که ابوعلی حموله از دیلمیان به راه انداخت و از ری در محمدآباد اتراق کردند و از بابت خواربار به زحمت افتادند، لشکریان قابوس آنان را شکست دادند، ولی قابوس در معالجه مجروحان و مصدومان دشمن بر آنان نیکی روا داشت و جانب نصفت و عدالت پیش گرفت و در این باره ابومنصور ثعالبی این قصیده را سرود.

الفتح منتظم و الدهر مبتسم
و ملك شمس‌المعالی كله نعم

و العدل منبسط و الجور مصطلح
و الحق مرتجع و الشعب ملتئم^{۸۰}

چنانکه در تواریخ آمده است قابوس و شمگیر قریب ۱۸ سال در خراسان و بخصوص در نیشابور اقامت گزید. وی پس از چهار سال امارت در برابر هجوم مؤیدالدوله تاب مقاومت نیاورد و به نیشابور گریخت و از سال ۳۷۱ تا ۳۸۸ در خراسان میزیست. ظاهراً آشنایی و ارتباط ثعالبی با قابوس بن وشمگیر در نیشابور از همین تاریخ آغاز گشته و ثعالبی کتاب مبهج را هنگام ورود قابوس به نیشابور پرداخته و چنانکه در قاموس الاعلام آمده است به او هدیه کرده است.^{۸۱}

در بخارا

ثعالبی در یتیمه‌الدهر اشاراتی دارد که نشان می‌دهد او سفری یا سفرهایی به بخارا کرده است. وی از ابوجعفر محمد بن موسی الموسوی حکایت می‌کند که گفت: بخارا مجمع ادبا و نویسندگان بود که من چنان محفل ادبی جامعی را در هیچ نقطه ندیده‌ام.^{۸۲} همچنین دربارهٔ ابوالحسن محمد بن احمد الافریقی المقیم، صاحب کتاب اشعار الندماء و کتاب الانتصار و غیر از

۸۰. پیروزی برقرار و جهان خندان است
و سراسر ملک شمس‌المعالی نعمت است.
داد گسترده و متم از بیخ برکنده
حق بجای خود بازگشته و شکافها التیام یافته.

۸۱. در جلد اول فررالسیر که هم‌اکنون ترجمه آن نشر می‌یابد یکجا نام وشمگیر ص ۴۶۳ (ترجمه ص ۳۹۰) و جای دیگر نام قابوس بن وشمگیر ص ۴۲۱ (ترجمه ص ۲۶۷) آمده است و این هردو اشارت نشانهٔ ارتباط نزدیک مؤلف کتاب با قابوس وشمگیر و آرزوی است و چون این رابطه میان عبدالملک ثعالبی صاحب کتاب مبهج و یتیمه‌الدهر با قابوس بن وشمگیر مسلم است باز قرینه‌ی به‌دست می‌آید که مؤلف کتاب فررالسیر نیز هم او است. خاصه که تنها نام این پدر و پس را از امرای زمان خود به‌مناسبت، در تاریخ شاهان پارس آورده است.

۸۲. باب دوم یتیمه‌الدهر، در ذکر معاصران مقیم در بخارا.

آن گوید که دیوان شعر بزرگی دارد و من او را در بخارا ژوئیده-
سر و موی دیدم که به حرفت اشتغال داشت. وی طبابت می کرد
و منجمی، اما هنر اصلی او شعر و شاعری می بود.^{۸۲}
و نیز ثعالبی در یتیمه الدهر آورده است که از سعد بن احمد
البریدی در بخارا شنیدم که گفت که صابی سخت متنسک و عابد و
زاهد در کیش خود بود و وی از صابئین (مسپرستان یا ستاره-
پرستان)^{۸۴} بوده است که ظاهراً منظور این است که خود از سعد

۸۳. همچنین در جلد چهارم، قسمت چهارم یتیمه الدهر، در باب شاعرانی
که در بخارا بودند، از ابواحمد بن ابی بکر کاتب نام می برد. (ج ۴ یتیمه الدهر
ص ۶۸) و می گوید: حکایت کرده اند که ابوحفص فقیه روزی به ابواحمد به سبب
اینکه انگشتری در دست راست کردم بود خرده گرفت. ابواحمد گفت: انگشتری در
دست راست نهادن را چهار فایده است. اول پیروی از سنت پیغمبر اکرم است که
گفته اند آن حضرت انگشتری در دست راست می نهاد و همچنین خلفای راشدین چنین
می کردند تا آنکه در جنگ صفین و داستان حکمین نگاه که عمرو بن عاص در سخنان
خود گفت که من خلافت را از علی یزیدم چنانکه انگشتری را از دست راستم
بیرون آوردم و خلافت را بر معاویه می گذارم چنانکه این انگشتری را بردست چپ
می نهم. از آن روز این سنت عمرو عاص گشت که تا امروز باقی مانده است که
انگشتری بردست چپ می گذارند. دوم، توانایی دست راست بیشتر است که
(لا یكلف الله نفساً الا وسعها). سوم، هنگام طهارت دست چپ در کار است و برخاتم
ثالباً نام خدا نقش می شود. چهارم، خاتم زینت مردان است و نامش به فارسی
انگشت رای - (انگشت آرای) می باشد. پس دست راست انگشتری را زینده تر است
از دست چپ.

۸۴. ثعالبی درباره ابواسحاق الصابی و کلام نیکوی او در باب سوم از قسمت
دوم کتاب یتیمه الدهر آورده است که صابی زردستی بود و عزالدوله بختیار به او
وزارت پیشنهاد کرد مشروط بر این که اسلام آورد. خداوند او را هدایت نکرده
بود آنگونه که زیبایی کلام به او بخشیده بود. وی با مسلمانان نشست و برخاست
می کرد و با بزرگان می آمیخت در ماه رمضان همراه با آنان روزه می گرفت و قرآن
کریم را از بر داشت و همواره آیات قرآن درگفتار و نگارش بر زبان و قلم او می رفت.
اتفاقاً ثعالبی (مصنف غرر السیر) در کتاب خود (ص ۲۵۸ چاپ زنتبرگ و
ص ۱۶۸ ترجمه حاضر) چنین گفته است:

پادشاهان پیش از گشتاسب بر کیش صابئیان بودند و ستارگان می پرستیدند
و خورشید و ماه را در پرستش ویژگی می دادند و گواه بر پرستیدن ستارگان چه
در گذشته و چه هم اکنون گفته ابواسحق ایراهیم بن هلال صابی دبیر است درباره
مخترکی ثریا نام:

من چه صابئیان ستارگان می پرستم
و ثریا با ستارگان می خرامد

در بخارا شنیده بود.

ثعالبی در یتیمه‌الدهر^{۸۵} در شرح احوال و ذکر اشعار ابوطالب عبدالسلام بن الحسین مأمونی گوید: مأمونی را در بخارا به سال ۳۸۲ دیدم و او را ادیبی قاضل یافتم و شاعری کامل شناختم و بسیاری از اشعارش را از دست نوشت او نقل کردم. وی مایل شد که با لشکریان به بغداد برود که قصد فتح آنجا را داشتند چون از او جدا شدم چندی برنیامد که مأمونی به بیماری استسقا دچار شد و درگذشت، حالی که سنین عمرش به چهل نرسیده بود و این به سال ۳۸۳ بود. سال ۳۸۲ که ثعالبی تصریح می‌کند که در بخارا بوده مصادف با سالهای حکومت متزلزل ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی است (۳۶۶-۳۸۷) و در همین اوان است که نوح به سبکتکین و فرزندش محمود ملتجی می‌شود و با یاری آنان مخالفان خود را سرکوب می‌کند.^{۸۶}

ثعالبی در خوارزم

چنانکه ثعالبی در مقدمه کتاب تتمة الیتیمه آورده وی تألیف کتاب یتیمه‌الدهر را در سال ۳۸۴ آغاز کرد و بین سالهای ۴۰۲ و ۴۰۷ به انجام رسانیده است.

ثعالبی پیوسته کتاب یتیمه‌الدهر را کامل می‌ساخت و بر آن می‌افزود و سرانجام در سالهای میان ۴۰۲ و ۴۰۷ نسخه کاملتری از یتیمه‌الدهر را با اضافاتی بسیار و ترتیب و فصل‌بندی جدید فراهم آورد و آن را به امیر ابوالعباس مأمون بن مأمون اهدا کرده

پس هرگاه که یکبار برخوردار شد سجده آورم

ده بار بر تریا نماز می‌برم

نزدیکی این دو گفته در فرالسیر و یتیمه‌الدهر تا اندازه‌ی احتمال اینکه مؤلف فرالسیر همان ثعالبی صاحب یتیمه‌الدهر است افزون می‌سازد.

۸۵. ص، ۱۷۱-۱۶۱.

۸۶. ر. ک. دوره دوم تاریخ ایران، همان چاپ، تألیف عباس اقبال آشتیانی.

۸۷. شهری در دو سوی جیحون، که جیحون خوارزم را می‌شکافد و په دریاچه

خوارزم می‌ریزد.

است. ۸۸

همچنین ثعالبی در یتیمه‌الدهر در شرح حال شیخ ابوالمحاسن سعدین منصور^{۸۹} چنانکه قبلاً در همین مقدمه به آن اشاره رفته است گوید:

«میان ما جدایی نیفتاد تا امیر ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه که خداوندش بیامرزاد و به بهشت برین جای دهد مرا به نزد خود خواند. آنگاه از جرجان به جرجانیه رفتم،^{۹۰} و از این گفته چنین معلوم است که ثعالبی از گرگان راهی خوارزم شد که جرجانیه از توابع آن ناحیه بوده است.

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی مشهور به تاریخ بیهقی چنین آورده است:

«من که بوالفضلم به نیشابور شنودم از خواجه ابومنصور ثعالبی مؤلف کتاب یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر و کتب بسیار دیگر، و وی به خوارزم رفت و این خوارزمشاه را مدتی ندیم بود^{۹۱} و به نام او چند تألیف کرد. گفت که روزی در مجلس شراب بودیم و در ادب سخن می‌گفتیم، حدیث نظر رفت خوارزمشاه گفت: «همتی فی کتاب أنظر فیه و وجه حسن أنظر الیه و کریم أنظر له^{۹۲} و بوریحان گفت...»

ثعالبی چنانکه در خاص‌الخاص آورده در قطعه شعری از سرمای خوارزم می‌نالد و ظاهراً این قطعه را به درخواست خوارزمشاه سروده.

لله برد خوارزم اذا کلبت

۸۸. مقدمه تنمة یتیمه‌الدهر به قلم اقبال آشتیانی چاپ تهران و با استفاده از نسخه‌یی که در اختیار آن زنده‌یاد بوده است.

۸۹. یتیمه‌الدهر ص ۱۴۴.

۹۰. تاریخ بیهقی همان ص ۹۰۹.

۹۱. در مقدمه این فصل از گفته ابوریحان بیرونی تصریح می‌کند که این خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون بازپسین فرد سلسله خوارزمشاهیان است. وی برادر محمد بن مأمون و جانشین او بود و این هردو برادر در نگاهداری و تکریم دانشمندان و ادبا معروفیتی بسزا دارند چنانکه بوعلی‌سینا و ابوریحان بیرونی مدتها در دستگاه آنان می‌زیستند و از کرم و حرمت آنان برخوردار بودند.

۹۲. در خاص‌الخاص چنین است: «همتی کتاب أنظر فیه و حبیب أنظر الیه».

انیا به و کست ابداتنا الرعدا
 قلو تقبل معشوقاً مخالسته
 رایت فاک علی فیہ منجمدا^{۹۳}

ثعالبی در غزنه

بی گمان ثعالبی به غزنه که مرکز فرمانروایی سلطان محمود و در اواخر ایام محل اقامت امیر نصربن ناصرالدین برادر سلطان محمود بود رفته است و شاید مسافرت‌های او به غزنه به تکرار صورت گرفته باشد و در زمان سلطان مسعود نیز بدان صوب که در واقع مرکز خراسان در آن اوان، بود سفر کرده است.

ثعالبی در تتمة الیتیمه در ذیل شرح حال قاضی ابوالحسن المؤمن بن الخلیل بن احمد البستی آورده است که وی از ادیبان و دانشمندان و مدتی خطیب غزنه بود. پس از آن قاضی بست و رنج شد. پدر و جدش نیز همین سمت را داشته‌اند. سپس ثعالبی می‌افزاید در غزنه با او برخورد و مکاتبات ادبی همچنان میان ما جریان دارد.^{۹۴}

ثعالبی در اسفراین

چنین به نظر می‌رسد که ثعالبی مدتی در اسفراین اقامت گزیده باشد و حتی در پایان کتاب یتیمه الدهر که می‌افزاید اکنون به خارج نیشابور سفر کرده و در نتیجه نمی‌تواند نام همه شاعران مقیم نیشابور را بیاورد، مقصود مهاجرت به اسفراین

۹۳. پناه پر خدا از سرمای خوارزم

که دندانهایش [چون سگ] بگزد

لبت را بر لب او بینی که یخ بسته است

چون بیوسی معشوقی به شتاب

(خاص‌الخاص، چاپ اول، مطبعة سعادت مصر، ص ۱۸۸.)

۹۴. تتمة الیتیمه، ص ۷۵.

باشد.

ثعالبی در یتیمه‌الدهر^{۹۵} آورده است: ابوالحسین محمد بن العسین فارسی نحوی که با هم در نزد ابوالعباس فضل بن علی رئیس و بزرگ اسفراین در این شهر اجتماعی داشتیم، برای من روایت شعر کرد.

همچنین ذیل نام ابوالعباس احمد بن اسحاق الجرمقی^{۹۶} می‌گوید که جرمقی مقداری از اشعار خود را در اسفراین برای من نوشت.

دیگر سفرهای ثعالبی

چنانکه مرسوم آن عهد بود، امرا و سلاطین هنگام لشکرکشی‌ها و جنگ، شعرا و نویسندگان و علما را با خود همراه می‌بردند. این گروه علاوه از محاضرات و خوش‌نشست‌ها که با امرا و فرماندهان در شبها و روزهایی که درگیر جنگ نبودند، داشتند، شعرا در مواقع فتح و پیروزی قصایدی در مدح فاتحان می‌سرودند و نویسندگان فتحنامه‌ها انشاء می‌کردند.

به اقرب احتمال ثعالبی نیز با امرا بخصوص امیر نصر بن ناصرالدین در پاره‌یی از جنگها حاضر و هم‌سفر بود. در ترجمه تاریخ یمینی چنین آمده است:

«... سلطان (محمود) ... با ده‌هزار سوار به سیستان رفت و امیر نصر بن ناصرالدین و آلتوتناش حاجب و ابو عبدالله طائی زعیم عرب در سایهٔ رایت او جمع بودند... و روز آدینه منتصف ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۳۹۳ (باسیستانیان) آغاز جنگ نهادند... و ابو منصور ثعالبی در ذکر این فتح مشهور و... می‌گوید:

یا خاتم‌الملک یا قاهرالاعمال

املاک بین الاخذ و الصفح

و سلطان ولایت سیستان به امیر نصر سپرد و بسر ولایت

روزگار پیری

ثعالبی قریب هشتاد سال زندگی کرد و به سالهای پیری رسید. وی در شعری که برای ابوالفضل میکالی سرود با این مطلع:

یا سیداً بالمکرمات ارتدی

(که در این مقدمه قبلاً به آن اشاره شد.) از قروض و پیری و نداشتن کفاف در معاش نالان است.

ثعالبی در شعر دیگری دربارهٔ پیری خود چنین گفته است:
 ابا منصور المغرور اقصر والصبر طرق اصحاب الرشاد
 الست تری نجوم الشیب لاحت و شیب المرء عنوان الفساد^{۹۸}
 ثعالبی در شعر دیگر خود هر چند از پیری سخنی به میان نیاورده ولی در مورد فشار زندگی طنزی جالب به کار برده و می‌گوید:

«روزگار گمان برده است که من در زمرهٔ ادیبان و شاعرانم و چنانکه عادت او است که بر ادیبان سخت می‌گیرد، مرا نیز به دشواری افکنده است.

ای روزگار در اشتباه افتادی و بیموده مرا خوب و بزرگ شمرده‌ای. مرحمتی کن بر من که من در شمار ادیبان نیستم.»^{۹۹}

۹۷. نقل به اختصار از ترجمهٔ تاریخ یسینی، ص ۲۲۴-۲۲۳.

۹۸. ای ابومنصور مغرور کوتاه بیا و راستکاران را بنگر

نشانه‌های پیری سرزده است و پیری مرد آغاز تباهی است

(«احسن ما سمعت»، تألیف ثعالبی، چاپ دوم، کتابخانهٔ محمودیه مصر، ص ۱۲۳.)

۹۹. خاص‌الخامس، چاپ اول، ۱۳۲۶، مصر، مطبعه سعادت، ص ۱۸۹.

مذهب تعالی

مسلماناً وی مسلمان سنی مذهب بود. اما پیرو کدامیک از مذاهب سنی بوده است نشانه‌ی بی‌دست نیامد. البته نیشابور یکی از مراکز شیعیان نیز بود ولی چون او وابسته به نصر بن ناصرالدین سبکتکین بوده و این خاندان پیرو اهل سنت بوده‌اند و بخصوص در رقابت با آل بویه و آل زیار از تشیع دوری می‌گزیدند. و با توجه به جلد دوم این کتاب که بزودی منتشر خواهد شد مسلم است که وی نیز پیرو یکی از مذاهب اهل سنت بوده است. با این وصف اشاراتی در کلام او هست که گویی نسبت به مذهب تشیع و بزرگان آن نظری احترام‌آمیز دارد.

چنانکه قبلاً گذشت در شرح احوال بدیع‌الزمان همدانی گفته است «... سپس به جرجان سفر کرد و مدتی در آنجا بماند، هنگامی که اسماعیلیه در آن حدود بودند از آنان بهره‌مندی گرفت.»

تعالی هر جا که از بزرگان شیعه نام می‌برد با احترام و تجلیلی متفاوت با دیگران از آنان یاد می‌کند. وی درباره‌ی سید مرتضی برادر سید رضی جامع نهج‌البلاغه و رئیس شیعیان عصر خود چنین می‌گوید:

«الشریف المرتضی ابوالقاسم علی بن الحسین الموسوی النقیب ایده الله تعالی. او برادر رضی ابوالحسن می‌باشد و امروز زعامت در بغداد به او منتقل شده است. در مجد و شرف و علم و ادب و فضل و کرم شهره است و دارای شعرهایی سخت نیکو است که ابوالحسن محمد بن الحسن البرمکی بر من از او خوانده است.»^{۱۰۰}

تعالی درباره‌ی ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهری صاحب کتاب صحاح اللغة می‌گوید:

ابوسعید بن دوست و اسماعیل بن محمد اشعار او را بر من (تعالی) خواندند و این شعر را از او روایت می‌کند:

رایت فتی اشقراً ازرقاً قلیل الدماغ کثیر الفضول
 یفضل من حمقه دائماً یزید بن هند علی ابن البتول^{۱۰۱}
 همچنین ثعالبی در نقل اشعار ابوالحسین نموبری تنها شعری
 که از او نقل می‌کند همان است که از ترک ادب در حضور
 صاحب بن عباد عذر خواسته و ما آن را در همین مقدمه آورده‌ایم
 و چنانکه ملاحظه می‌شود شاعر در مطلع آن قسم‌هایی یاد می‌کند
 که همگی حکایت از احترام او به عقاید شیعه امامیه دارد و نقل
 اینگونه اشعار نشانهٔ عدم تعصب ثعالبی در مذهب است.
 و نیز ثعالبی را در مدح سید ابوجعفر محمد بن موسی بن
 احمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر قصیدتی است که این
 ابیات را در آن می‌یابیم.

الله جارك یا من قد غدا جاری
 یا بن النبوة والبیة العتیق معاً
 من اسرة ثبت التیجان هاتهم
 ای الکتاب علیهم انزلت و لهم
 اذا احمت بطوس زدتها شرفاً
 و ان طلعت به نیشابور کنت لها
 (شرح یمینی به نقل لغت‌نامهٔ دهخدا)
 که بیت اول آن همسایگی آن دو را به نیشابور می‌رساند.

بینش اجتماعی و سیاسی ثعالبی

مرحوم ملک الشعراء بهار در اثر گرانقدر خود «سبک‌شناسی»
 غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی را از کارهای شعوبیه می‌شمارد.^{۱۰۲}
 شعوبیه که در زمان بنی‌امیه نشأت گرفتند و شاید در دورهٔ خلفای

۱۰۱. جوانی سرخ‌گون و آبی چشم دیدم

کوچک مغز و بوالفضول

که از نادانی خویش، همواره برتر می‌شمرد

یزید فرزند هند (جگرخوار) را بر فرزند بتول (ع).

۱۰۲. سبک‌شناسی، کتابخانهٔ پرستو، چاپ سوم، آذرماه ۱۳۴۹، ج ۱،

عباسی به این نام خوانده شدند، گروهی از دانشمندان بودند که علیه ادعای امویان که عرب را بر عجم ترجیح می‌نهادند به نشر کتب و مقالات پرداختند. آنان می‌گفتند دین اسلام هیچ تیره و نژادی را بر دیگری برتری نداد و مسلمانان را برادر خواند و در حضور پیغمبر اکرم بلال حبشی و سید قرشی زانو به زانو می‌نشستند و به این آیه کریمه از قرآن مجید تمسک می‌جستند.

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم».^{۱۰۲}

شعوبیه از کلمه «شعوب» که به معنی تیره‌ها و نژادها است اخذ شده است.

مرحوم ملک الشعراء بهار غرراخبار ملوک الفرس را بی‌هیچگونه تردید از ثعالبی نیشابوری می‌دانسته و با توجه به آنچه در این کتاب آمده ثعالبی را از شعوبیه و اثر او را در زمینه آثار شعوبیه معرفی کرده است. ولی بسیاری دیگر از آثار مسلم ثعالبی نیشابوری نیز در همین زمینه است. وی در بیشتر آثار خود سعی دارد تا حکمت و خرد ایرانیان و سایر اقوام را در آثار پرشمار خود بنمایاند و برخوانندگان روشن نماید که هیچگونه رجحانی قوم عرب را بر دیگر اقوام نیست بلکه ایرانیان و بعضی اقوام دیگر به سبب سوابق تاریخی دارای حکم و اندیشه‌هایی عمیقتر و برترند. البته بنا بر رسم تاریخ‌نویسان کهن افتخارات و امتیازات و حتی اکتشافات ملل به نام پادشاه و قهرمانان آن اقوام ثبت می‌شده و ثعالبی نیز در کتب خود، همین روش را دنبال کرده است.

ثعالبی در کتاب التمثیل و المحاضره و بسیاری دیگر از آثار خود سخنان شاهان ایران و دیگر ملل را به عنوان تمثیل و پند و حکمت آورده است که غالباً با همان عبارات یا جملاتی مشابه در غررالسیر نیز آمده است که از آن جمله‌اند.

این از مثل‌های پارسیان است:

چه زشت است فروتنی به هنگام نیازمندی

و گردن فرازی به هنگام بی‌نیازی^{۱۰۴}
از سخنان اردشیر:

چون شاه از دادگری سر باز زند

مردم نیز از طاعتش روی بگردانند^{۱۰۵}

تبه روزی مردم به صلاح سروران نیست

و در دولت آشوبگران برای خردمندان آسایشی نه^{۱۰۶}

برای رهبران هول‌انگیزتر آن است که سروری دنباله‌نشین

و دنباله‌نشینی صدر گزین گردد.^{۱۰۷}

سلطنت نتوان کرد مگر به وسیلهٔ رجال، و رجال فراهم

نشود مگر به مال، و مال پدید نیاید مگر به عمران، و

عمران حاصل نشود مگر به دادگری و سیاست نیکو.^{۱۰۸}

از گفته‌های بهمن بن اسفندیار:

سپاس از نعمت بزرگ است

که سپاس دیر پای است و نعمت زودگذر^{۱۰۹}

از سخنان فریدون:

روزگار دفتر فرصتهای شما است

با بهترین کارها آنها را جاویدان سازید^{۱۱۰}

از گفته‌های اسکندر:^{۱۱۱}

به او گفتند از چه روی مربیت را از پدر بیشتر ارج

۱۰۴. التمثیل والمحاضرہ، ص ۴۳.

۱۰۵. همان ص ۱۳۶.

۱۰۶. همان ص ۱۳۶. این گفته در غررالسیر در ص ۴۸۲ و در این ترجمه

در ص ۳۰۵ آمده است.

۱۰۷. این گفته در غررالسیر در ص ۴۸۳ و در این ترجمه در ص ۳۰۵ آمده

است.

۱۰۸. همان ص ۱۳۶. و در غررالسیر در ص ۴۸۲ و در این ترجمه ص ۳۰۵

آمده است.

۱۰۹. همان ص ۱۳۶ و در غررالسیر ۳۷۸ و در این ترجمه ص ۲۲۵ آمده

است.

۱۱۰. همان ص ۱۳۷. همین گفته در غررالسیر آمده است در ص ۴۶ و در

این ترجمه ص ۲۳.

۱۱۱. چنانکه در متن اشاره شد، شعوبیه در البات نظر خود تنها به سخنان و

آثار ایرانیان استناد نمی‌کردند.

می نهدی گفت: چون زندگی گذرای من از پدر است و
 زندگی جاویدم از مربی. ۱۱۲
 و چون به اسکندر گفتند که بر پارسیان شبیخون زند گفت:
 نمی خواهم پیروزیم از راه دزدی به چنگ آید. ۱۱۳
 بر پیری که موی خویش رنگین کرده بود گفت: سپیدی موی
 را رنگ کردی پیریت را چگونه رنگ می کنی. ۱۱۴
 از انوشیروان:

بر همه مردم فرض است که به خداوند سجده برند ولی بر آن
 کس که خداوندش چندان برتری داد که بر هیچ آفریده یی
 سجده نبرد، سزاوارتر است که خدای را سجده کند. ۱۱۵
 اگر سرنوشت با ما یار نباشد، با او همیاری کنیم. ۱۱۶
 چون هرچه خواهی نتوانی، هرچه توانی بخواه. ۱۱۷
 نادان اگر کاری درست کرد، فریفته مشو که این خود چون
 لغزش داناست. ۱۱۸

بخشش چون غرس نهال است و سپاس بار آن. ۱۱۹
 در عفو لذتی است که در انتقام نیست. ۱۲۰

از پرویز:
 آن که فرمان سرور خود نبرد، زیر دست نیز از او فرمان
 نبرد. ۱۲۱
 از جالینوس حکیم:

-
۱۱۲. همان ص ۱۳۷، در غررالسیر ص 443 و در این ترجمه ص ۲۷۵.
 ۱۱۳. همان ص ۱۳۷، در غررالسیر ص 408 و در این ترجمه ص ۲۵۴.
 ۱۱۴. همان ص ۱۳۷، در غررالسیر ص 412 و در این ترجمه ص ۲۵۷.
 ۱۱۵. همان ص ۱۳۷ و باندک تغییر در عبارت در غررالسیر، ص 607 و
 در این ترجمه ص ۳۹۲.
 ۱۱۶. همان ص ۱۳۷، غررالسیر ص 606 ترجمه ص ۳۹۱.
 ۱۱۷. ص ۱۳۸.
 ۱۱۸. همان ص ۱۳۸.
 ۱۱۹. همان ص ۱۳۸.
 ۱۲۰. همان ص ۱۰۸، در غررالسیر باندک تصرف در ص 706 و در ترجمه
 ص ۳۹۲.
 ۱۲۱. همان ص ۱۳۸، در غررالسیر با اندک تغییر ص 690 و در این ترجمه
 ص ۴۳۸.

اگر درد از آسمان باشد دارو بی حاصل است. ۱۲۲
 دارو برای تن چون صابون برای جامه است، پاکش کند اما
 فرسوده اش سازد. ۱۲۳

ثعالبی در یتیمه الدهر شعر ابن بابک را به نقل ابودلف
 خزرمی به عنوان قصیده ساسانیه که افتخارات آن سلسله را بیان
 می کند آورده و در پایان عرض احترام به شهدای کربلا و خاندان
 پیغمبر کرده است. ۱۲۴

همچنین در یتیمه الدهر از ابو عبدالله ضریح ابیوردی
 قصیده یی را نقل می کند که در آن امثال و حکم ایرانیان را ترجمه
 کرده و به نظم آورده است که مطلع آن این است:

صیامی اذا افطرت بالسحت ضله
 و علمی اذا لم یجد ضرب من الجهل ۱۲۵

چهار جلد یتیمه الدهر ثعالبی نیشابوری و دو مجلد
 تتمه الیتیمه او نیز این حقیقت را آشکار می دارد که ایرانیان
 حتی در ادب و شعر تازی چه از لحاظ مقام ادبی و چه از نظر
 تعداد شاعران و نویسندگان از تازیان بسی برترند در صورتی که
 این هنر باید جلوه گاه منحصر عرب زبانان باشد. و این همه خود
 در اثبات نظر شعوبیه بوده است.

سبک ثعالبی در نثر و نظم

در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری نویسندگان عرب و
 پارس نثری مرسل داشتند. یعنی آثارشان ساده و بی تکلف بود.
 تنها منشیان و مترسلان عنان قلم را نگاه می داشتند و به فصاحت
 کلمات و بلاغت بیان عنایتی افزونتر داشتند. ولی کمتر گرد
 مترادف و تجنیس یا تسجیع و قافیه پردازی می گشتند. نثر ثعالبی

۱۲۲. همان ص ۱۸۰.

۱۲۳. همان ص ۱۸۰.

۱۲۴. یتیمه الدهر، ج ۲، صص ۳۷۷-۳۵۸.

۱۲۵. یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۹۰.

نیز منشیانه است. خاصه که قسمتی از کتب او چون فقه اللغه و اسرار العربیه و سحر البلاغه و خاص الخاص همه در زمینهٔ آئینهایی است که بر فصاحت و بلاغت کلام می افزاید و حسن تعبیر مفاهیم را در مد نظر دارد. در غرر السیر هم چنانکه در مقدمهٔ مصنف آمده، نویسنده سبک مترسلانه را برگزیده و مطالب را با قلمی منشیانه ادا کرده است که در آن حسن تعبیر به کار رفته ولی از مقولهٔ نثر مصنوع و متکلف و یا به اصطلاح متأخران نثر فنی نیست. ثعالبی در شعر نیز به دنبال مضامینی است که در آن نکته‌یی و لطیفه‌یی باشد که در آراستن سخن به کار آید. اما چنان که بعضی از محققان گفته‌اند کمتر از الهامات و احساسات شاعرانه نشأت می‌گیرد.

ثعالبی دربارهٔ ابوجعفر الرامی محمد بن موسی بن عمران می‌گوید:

«او را شعرهایی است به شمار موی سر (شعر) که بیشتر همراه با جناس است تا آنجا که گویی ارزش آن را کاسته است و صفایش را مکدر ساخته است و هر چیزی که بسیار شود با طبیعت سازگار نباشد.»

(وله شعر بعدد الشعر غلبت علیه التجنیس حتی کاد ینذهب بهاؤه و یکدر ماؤه و کل کثیر عد و الطبیعه.) یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۱۵۱.

ثعالبی نیز از صنایع لفظی چه در شعر و چه در نثر استفاده می‌کند ولی اندازه نگاه می‌دارد، چنانکه در همین عبارت کوتاه که گذشت، جناس و قافیه شعر و شعر و بهاء و ماء را در پی آراستن کلام به کار گرفته است. شاید یکی از بهترین اشعارش که اتفاقاً تا حدی جنبه الهامی و احساسی دارد، شعری است که در تاریخ یمینی آمده و آن دربارهٔ وقایعی چند است از درگذشت بزرگان و تغییر اوضاع در مدتی کمتر از دو سال.

در ترجمهٔ تاریخ یمینی چنین آمده است. (نقل به اختصار و تلخیص) «مأمون بن محمد بر دست غلامان خویش در ضیافت صاحب چیش خود کشته شد. ملک نوح در سیزدهم رجب سنه ۳۸۷ بر اثر عارضه‌ای دو سه روزه به جوار رحمت حق رفت. ناصرالدین

سبکتکین پس از مرگ یکی از زنان محبوبش با چند تن اولاد و احفاد در راه غزنه جان به جانان سپرد و قالب (پیکر) او را در عماری به غزنین نقل کردند... و بر عقب این حادثه خبر وفات فخرالدوله علی بن بویه برسید و هر دو در شعبان سال ۳۸۷ اتفاق افتاد.

ابومنصور ثعالبی در شرح این احوال و حوادث، قصیده‌ی انشاء کرده که مطلع آن این است:

الم تر مد عامین املاك عصرنا

یصیح بهم للموت و القتل صائح^{۱۲۶}

او در این شعر ابتدا از مرگ نوح بن منصور سامانی یاد می‌کند و سپس به ناکامی منصور بن نوح که در جنگ با بکتوزون در سرخس دستگیر و مکحول شد (۱۸ صفر سال ۳۸۹) اشاره می‌کند، آنگاه از مرگ زعیم مصر که در همان اوان روی داد سخن می‌گوید و سپس از مرگ والی جبال یعنی فخرالدوله و همچنین از زعیم جرجانیه (محمد بن مأمون خوارزمشاه) یاد می‌کند که به دست غلامان خود در میهمانی کشته شد و سپس به هلاک ابوعلی اشاره می‌کند که شاید مقصود ابوعلی سیمجور است و آنگاه از مرگ ناصرالدین سبکتکین نام می‌برد که آن همه لشکریان و خیل و حشم او را سودی نداد و پس از آن از بدآمدهایی که بر صمصام‌الدوله از آل بویه (فخرالدوله) گذشت می‌گوید و از مرگ والی جوزجان (ابومحمد فریغونی) و مرگ فایق حبشی یاد می‌کند و می‌افزاید که همه در مدت دو سال از میان رفتند، و آنگاه زبان به پند و اندرز می‌گشاید که این همه در پی دنیا مباش که چون شرابی است که جرعه‌های آخر آن زهری کشنده است و چون اسبی زیباست اما سخت چموش، که صورتی فریبا دارد اما به باطن زشت روی و قبیح است.

منابع کتاب غرر السیر

ابومنصور ثعالبی در جلد اول این کتاب از چند مأخذ نام

می برد. اما در میان مورخان سلف مرسوم نبود که مانند مورخان و محققان عصر حاضر همه مدارک و مأخذ نوشته های خود را بازگویند جز اینکه گاه گاه و بخصوص در موارد قول غیر مشهور یا قولی که احیاناً مؤلف آن را مرجح دانسته و دیگر موارد نادر، نام مؤلفین قبل را می آوردند و گفته یی را به آنان نسبت می دادند و یا گفته یکی را نقد و یا رد می کردند. از این رو مدارک و مأخذ کتابهای گذشتگان همه آنها نیست که نویسنده نام آنها را در کتاب خود آورده باشد.

کتابی که قبل از ثعالبی و یا قبل از تاریخ تحریر غررالسیر درباره تاریخ ایران باستان به فارسی دری یا به تازی نگاشته شده بود معدود بود و اینک فهرست آن را که عیناً از کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» تألیف دکتر ذبیح اله صفا صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲ استفاده شده می آوریم.

۱- «خداینامه» که عناوین دیگر آن شاهنامه سیرالملوک است و مقصود تاریخ پادشاهان پارس می باشد.

معروفترین مترجم خداینامه ها بهروز پسر دادویه مشهور به عبدالله بن مقفع است.

۲- «داستان اسکندر» که از اصل یونانی به پهلوی و از پهلوی به عربی ترجمه شد.

۳- «پلوهرو بوداسف» که از اصل سانسکریت به پهلوی و از پهلوی به عربی ترجمه شد و ابان بن اللاحق آن را به عربی به نظم آورد.

۴- «کتاب الصور» (یا کتاب صورت پادشاهان بنی ساسان) که مجمل التواریخ و القصص، چاپ تهران، صص ۳۳ و ۳۷ و التنبیه والاشراف، ص ۱۶۰، از آن نام می برد، کتاب بزرگی بود مشتمل بر بسیاری از اخبار ملوک و ابنیه و سیاسات پارسیان. در این کتاب صورت بیست و هفت مرد و دو زن از پادشاهان ساسانی به نحوی که در روز مرگ برداشته شده بود وجود داشت. این کتاب را برای هشام بن عبدالملک ترجمه کردند و گویا مترجم آن جبلة بن سالم بوده است.

۵- «کتاب السکسیکین» که حاوی اخبار پهلوانان سیستان،

بخصوص رستم و ظاهراً کتابی بزرگ بود. ۱۲۷

۶ و ۷- «آیین نامه» ۱۲۸ و «گاهنامه»، این دو کتاب حاوی اطلاعاتی راجع به رسوم و آداب در اسما و اخبار و مراتب دولتی و درجات مختلف طبقات آنان و اسامی شهرداران و عمال دولتی در عهد ساسانیان بوده است.

۸- «داستان بهرام چوبین» که جبله بن سالم آن را به عربی درآورده و با تفصیل نسبی در «اخبار الطوال» ابوحنیفه و در ترجمه تاریخ طبری و در شاهنامه فردوسی آمده است.

بجز اینها داستانهای کوچک دیگری نیز به عربی برگردانده شده بود که مهمترین آنها «داستان رستم و اسفندیار» - «نامه تشر» و «داستان خسرو و شیرین» است.

بجز این کتب که از متون پهلوی به تازی برگردانده شده بود، کتب زیر در قرون سوم و چهارم در تاریخ نگاشته شده بود:

۱- اخبار الطوال، تألیف ابوحنیفه دیتوری.

۲- عیون الاخبار، از ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶) که شامل ده جزء بوده است.

۳- کتاب التاج فی اخلاق الملوك، تألیف جاحظ. (۱۵۹-۲۵۵)

۴- کتاب تاریخ الرسل و الملوك، از محمد بن جریر طبری (وفات ۳۱۰)

۵- کتاب تاریخ طبری یا تاریخ بلعمی از محمد بن ابوالفضل بلعمی که هم ترجمه تاریخ طبری است و هم اضافاتی بر آن دارد به پارسی.

۶- کتاب سنی ملوك الارض و الانبیا - از ابو عبدالله حمزه ابن الحسن اصفهانی. (۲۷۰-۳۵۰ الی ۳۲۰)

و چند کتاب دیگر که در فهرست ابن الندیم آمده است. (همچنین در مقدمه زتنبرگ در باره کتاب ابن البطریق شرحی)

۱۲۷. (ر.ک.) حماسه سرایی در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌اله صفا، چاپ اول، صص ۴۴-۴۳.

۱۲۸. ثعالبی در غرر السیر از آیین نامه نام برده است.